

بررسی محتوایی عناصر و درونمایه‌های مشترک در نقایض جریر و اخطل

حمید متولی زاده نائینی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۳

رضا افخمی عقدا**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۱۴

رحمت اله حیدری منش***

چکیده

نقائض از جمله مهم‌ترین متون شعری در دوره اموی در حوزه شامات به شمار می‌رود که ابو تمام در کتاب خود با عنوان «نقائض جریر و الاخطل» به جمع آوری آن اقدام کرده و *الأب انطون صالحانی الیسوعی* در دهه‌های اخیر به شرح آن پرداخته است. نقائض جریر و *اخطل* از چند مضمون اساسی بهره برده است. برخی از این مضامین کمرنگ و برخی پررنگ هستند اما در همه نقائض به کار رفته است. این پژوهش با هدف بررسی محتوایی عناصر و درونمایه‌های مشترک در نقایض جریر و *اخطل* انجام شده است و با روش تحلیلی- توصیفی با بررسی بیش از ۸۴۰ بیت در قالب ۲۰ قصیده یعنی (تمام اشعار نقایض) دریافت می‌شود که تعصبات قبیله‌ای، حسب و نسب، ایام العرب، سیاست، زن و دین از جمله مهم‌ترین اندیشه‌های بنیادین در نقایض جریر و *اخطل* هستند که مورد توجه هر دو شاعر قرار گرفته‌اند.

کلیدواژگان: مضمون شعری، ایام العرب، زن، دین، تعصب قبیله‌ای.

hamidmotavalizade@gmail.com

rezaafkhami55@yahoo.com

sina.rahmat@yahoo.com

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد.

** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد (دانشیار).

*** دبیر آموزش و پرورش، خراسان رضوی، منطقه تبادکان.

نویسنده مسئول: حمید متولی زاده نائینی

مقدمه

در حدود سال پنجم هجری اختلافات قومی میان دو طایفه بنی هذیل و بنی مجاشع از قبیله تمیم شدت یافت و به دنبال آن پای شاعران این دو قبیله یعنی جریر از بنی هذیل و فرزدق از بنی مجاشع به میان کشیده شد. پس از آن، این دو شاعر با هم به دشمنی برخاستند و اشعار هجوآمیز بسیاری با یکدیگر مبادله کردند. در زمان حکومت بشر بن مروان بر بصره، *اخطل* نیز پای در این وادی خطرناک نهاد و از آن پس میان این شاعران بزرگ مبارزه‌ای پایان ناپذیر درگرفت و سیل دشنام‌ها و هجوهای زشت و زننده در اشعارشان جریان یافت. هر شاعر سعی داشت با همه توان پیروزی‌ها و افتخارات گذشته قبیله‌اش را به رخ دیگری کشد و زشت‌ترین دشنام‌ها را نثار رقیب خود و قبیله او کند. در نتیجه این امر انبوهی اشعار پدید آمد که بعدها به «نقائض» معروف شد و در تاریخ ادبیات عرب جایگاهی ویژه یافت و دو کتاب با عنوان «نقائض جریر و فرزدق» و «نقائض جریر و اخطل» گردآوری شد.

در «نقائض جریر و اخطل» ۲۰ قصیده، در حدود ۸۴۰ بیت، وجود دارد که در بسیاری از مفاهیم و مضامین به دلایل شرایط خاص اجتماعی، سیاسی و روان‌شناختی مشتبه در وضعیت دو شاعر، مشترک‌اند. در این مقال بر آن‌یم با بررسی تطبیقی اشعار نقائض به مهم‌ترین اندیشه‌هایی که مورد توجه هر دو شاعر قرار گرفته‌اند اشاره شود.

پیشینه تحقیق

بی‌تردید هر پژوهش‌گر و محقق‌ی که به بررسی ادبیات دوره صدر اسلام و اموی بپردازد با نام جریر و *اخطل* که به شعرای نقائض معروف‌اند برخورد خواهد کرد. در همین راستا مؤلفان و اندیشمندان حوزه ادبیات به بررسی اشعار این دو شاعر پرداخته‌اند. از جمله آن‌ها به این موارد می‌توان اشاره کرد:

احمد شایب در کتاب «تاریخ النقائض فی الشعر العربی» (۱۹۵۴م) به بررسی تاریخ نقائض در شعر عربی به خصوص نقائض دو شاعر همت گماشته و *عبد السلام محتسب* در کتاب «نقائض جریر و الأخطل» (۱۹۷۲م) به بررسی تأثیر عوامل مختلف از جمله دین بر نقائض این دو شاعر پرداخته است.

یونس ولیئی در پایان نامه ارشدش «نقائض جریر والأخطل فی میزان النقد الأدبی» (۱۳۹۰ش) به موازنه نقدی بین قصائد جریر و *أخطل* اقدام کرده و دریافته است که دو شاعر در بسیاری از معانی با یکدیگر اشتراک دارند تا آنجا که تعابیر یکدیگر را بدون تغییر در تعابیر و نیز در فنون شعری خویش به کار برده‌اند. فاطمه تجوری در مقاله «ادب الطباع فی نقائض جریر والأخطل» (۲۰۱۳م) ادبیات فطری در نقایض جریر و *اخطل* را بررسی کرده و دریافته است که ادبیات فطری در نقایض این دو به سه شکل هجاء، فخر و غزل نمود یافته است. با بررسی پژوهش‌های انجام‌شده، درمی‌یابیم تا کنون تحقیقی جامع و مستقل در زمینه بررسی عناصر و درونمایه‌های مشترک در نقایض جریر و *اخطل* به نگارش درنیامده است. نوشتار حاضر سعی دارد به ارائه پژوهشی جامع و مستقل در این خصوص بپردازد.

مبانی نظری و تعاریف

واژه «نقائض» که مفرد آن «نقیضة» است در فرهنگ لغت‌ها به معنی ویران کردن (بنا) و شکستن (استخوان) و گسستن (رشته) و تباه کردن و برهم زدن (پیمان) و در اصطلاح، باشکونه [واژگون] جواب گفتن شعر کسی را و سخن بر خلاف یکدیگر گفتن است. اصطلاح درونمایه یا مضمون در شعر مشتمل بر مفاهیم جزئی محتوای یک سروده است (آجودانی، ۱۳۷۱ش: ۲۰۹). شاید ارائه تعریف مستقل از درونمایه قدری مشکل باشد ولی می‌توان در تعریفی هرچند غیر کامل گفت که «درونمایه مفهومی زیربنایی و انتزاعی است که از موضوع اثر ادبی به وجود می‌آید و اجزاء متعدد و بخش‌ها و موقعیت‌های آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد» (انوشه، ۱۳۷۶ش: ۵۷۸).

نقائض جریر و *اخطل* چند مضمون اساسی دارند که کم و بیش در همه نقائض به کار رفته‌اند. از جمله این مضامین می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. تعصبات قبیله‌ای

تعصب و عصبیت در اصل از ماده «عَصَب» به معنی رگ و پی‌هایی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد. / ابن منظور در مورد معنای لغوی «عصبیت» می‌گوید: «أَنْ يَدْعُوا

الرَّجُلُ إِلَى نَصْرَةِ عَصْبَتِهِ وَالتَّالِبِ مَعَهُمْ عَلَى مَنْ يُنَاوِيهِمْ ظَالِمِينَ أَوْ مَظْلُومِينَ». «عصبة» خویشاوندان پدری هستند و در پی آن، شخص به دنبال طرفداری و دفاع از قوم و قبیله خود برمی آید» (ابن منظور، ۱۹۹۰م: ذیل ماده عصب). سپس هرگونه ارتباط و بهم پیوستگی را «تعصّب» و «عصبیّت» نامیده‌اند (مطهری، ۱۳۸۹ش: ۱۹۰/۱۹).

مراد از تعصبات قبیله‌ای در نقائض سه شاعر مشهور عصر اموی، یعنی جریر و فرززدق و /خطل، همان جانب‌داری‌ها و قوم‌گرایی‌های شدیدی است که در سطح گسترده ابتدا آتش آن میان طوایف بزرگی همچون ربیع و مضر و یمن، شعله‌ور شد و در سطح محدودتر دامنه آن به میان قبایل کوچکی مانند طایفه کلب بن یربوع طایفه جریر، و بنی دارم عشیره فرززدق و تغلب قبیله /خطل، کشیده شد (المحتسب، ۱۹۷۲م: ۱۷۹). این تعصبات آنچنان زندگی قبایل را متأثر ساخته بود که حتی ماجرای تحریک /خطل توسط بشر بن مروان و اعطای رشوه به او از جانب محمد بن عمیر جهت صدور حکم برتری فرززدق بر جریر، به نوعی معلول نژادگرایی است؛ زیرا فرززدق پسر عموی محمد بن عمیر بود و همین قرابت نسبی او را بر آن داشت تا /خطل را علیه جریر و به نفع فرززدق بشوراند. در پی این رویداد، /خطل نیز از حمایت فرززدق و قبیله‌اش در برابر قیس عیلان و کلب برخوردار گردید و همواره بنی دارم را می‌ستود (الشایب، ۱۹۵۴م: ۲۱۴).
به عنوان مثال در نونیه‌ای ضمن اعلام برتری فرززدق بر جریر، بنی دارم را مدح و جریر را اینگونه هجو می‌کند:

فِي دَارِمٍ تَاجُ الْمُلُوكِ وَصِيْهَرُهَا	أَيَّامٌ يَرْبُوعٍ مَعَ الرَّغْيَانِ
سَبَقُوا أَبَاكَ بِكُلِّ مَدْفَعٍ تَلَعَةٍ	بِالْمَجْدِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الرُّكْبَانِ
فَإِذَا رَأَيْتَ مَجَاشِعًا قَدْ أَقْبَلَتْ	فَإَهْرَبْ إِلَيْكَ مَخَافَةَ الظَّرَانِ

(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۲۲۲)

- تاج پادشاهان و داماد آنها در میان قبیله‌ی بنی دارم است در حالی که روزهای قبیله یربوع توأم با چوپانی است. / آنان با توجه به مجد و عظمتی که با سوارکاران خود به دست آوردند، در هر مکانی بر پدرت پیشی گرفتند. / هرگاه دیدی که بنی مجاشع پیش آمده است، پس بگریز و از طوفان بر حذر باش.

جریر نیز به جَحَاف بن حکیم سلمی از قیس عیلان در ماجرای «یوم البشر» افتخار کرده و اخطل را به خاطر این شکست شرم‌آور سرزنش می‌کند؛ تو گویی طایفه خود جریر به این پیروزی رسیده‌اند:

فَأَنَّكَ وَالْجَحَافَ يَوْمَ تَحَضُّهُ
تُرِيدُ بِذَاكَ الْمُكْتَّ وَالْوَرْدُ أَغْجَلُ
سَرَى نَحْوَكُمْ لَيْلٌ كَأَنَّ نُجُومَهُ
قَنَادِيلٌ فِيهِنَّ الذَّبَالُ الْمُفْتَلُّ
فَقَدْ قَذَفْتُ مِنْ حَرْبِ قَيْسٍ نَسَاؤَكُمْ
بِأَوْلَادِهَا مِنْهَا تَمَامٌ وَمُعْجَلٌ

(همان: ۶۶)

- تو ای اخطل روزی که جحاف را تحریک به جنگ کردی با این کار قصد عقب‌نشینی و درنگ او را داشتی اما او عجلانه وارد (جنگ) شد. شبی به سوی شما حرکت کرد که ستارگانش به سان چراغ‌هایی بود که فتیله‌هایش آماده اشتعال بود. / زنان شما به خاطر جنگ سخت قبیله قیس، فرزندان خود را که برخی از آن‌ها کامل و برخی دیگر ناقص بودند، به دنیا آوردند.

۲. حسب و نسب

واژه حسب را در اصل به معنی کرامت و شرف پایدار در میان پدران و نیاکان و آنچه انسان از مفاخر آنان می‌شمارد دانسته‌اند (الفراهیدی، ۱۴۰۹ق: ذیل حسب). نسب (جمع آن: انساب) به معنای پیوند خویشاوندی، به ویژه پیوند پدری و نیاکان پدری است (فیروزآبادی، ۱۹۹۱م: ذیل نسب).

حسب و نسب هم در زمان جاهلیت و هم در دوره اسلامی در میان عرب از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است و پیش از اسلام در ازدواج نقش داشته است. از این رو در اشعار عرب بارها به آن اشاره شده است (ابن حبیب، ۱۹۶۴م: ۱/ ۱۷۳). اما تعلیمات اسلام، که در قرآن و حدیث متجلی است، در پی اصلاح ذهنیت مردم عرب نسبت به مسأله حسب و نسب برآمد؛ از این رو ملاحظه می‌شود که پیامبر اکرم و ائمه، هم از تفاخر به حسب و نسب به معنای جاهلی آن نهی کردند و هم در معنای آن تصرف کردند و مفهومی جدید به آن بخشیدند. مثلاً حضرت رسول (ص) آفت حسب را فخرفروشی و عُجْب دانسته است (کلینی، ۱۳۷۷ش: ۲/ ۳۲۸-۳۲۹) و حضرت علی (ع)

حسن خلق را برترین حسب برشمرده است. همچنین حسب به انجام دادن کارهای نیک و به مال و به غیر آن تعبیر شده و حسن ادب جانشین حسب خوانده شده است (حر عاملی، ۱۴۱۶ق: ۱۲/۱۰۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱/۲۹۸).

الف. حسب در نقائض اخطل

اخطل از حسب در جای جای اشعار خود به صورت آشکار بهره برده و در زمینه‌های گوناگون از آن استفاده کرده است که می‌توان آن را بدین گونه خلاصه نمود:

۱. در گام نخست به انتشار صفات نیکو، جنگاوری‌ها، قدرت، کرم و شجاعت قوم خود، تغلب و پسرعموهای خود یعنی فرزندان بکر در مقابل جریر و قیس عیلان می‌پردازد. او ضمن هجو جریر، اینگونه به قوم خویش افتخار می‌ورزد:

فَلَا وَأَبِيكَ مَا يَسْتَطِيعُ قَوْمٌ	إِذَا لَمْ يَأْخُذُوا مِنَّا حِيَالًا
عُدَاتِنَا وَإِنْ كَثَرُوا وَعَزُّوا	لَا يَثْنُونَ أَيْدِينَ الطَّوَالَا
رَأَيْتُ النَّاسَ مَا حَاشَا قُرَيْشًا	فَأِنَّا نَحْنُ أَفْضَلُهُمْ فِعَالًا

(اخطل، بی تا: ۲۸۲)

- قسم به قدرت که هیچ قومی توانایی ندارند مگر اینکه با ما هم‌پیمان باشند. دشمنان ما هرچند بسیار و قدرتمند باشند، دستان بلند و پر قدرت ما را نمی‌توانند خم کنند و بشکنند. / معتقدم که ما از همه مردم در کار و عمل برتریم به جز قریش.

۲. *اخطل*، جریر و خانواده و عشیره‌اش را هجو می‌کند و عیب‌ها و ضعف‌هایشان را به رخشان می‌کشد و می‌گوید آنان بسیار خوار و ذلیل هستند و از هرگونه شرف به دورند:

وَمَا الْيَرْبُوعُ مُحْتَضِنًا يَدِيهِ	بِمُعْنٍ عَنِ بَنِي الْخَطَفَى قِبَالَا
تَسُدُّ الْقَاصِعَاءَ عَلَيْهِ حَتَّى	يُنْفِقَ أَوْ يَمُوتَ بِهَا هَزَالَا
فَلَا تَدْخُلُ بُيُوتَ بَنِي كَلَيْبٍ	وَلَا تَقْرَبُ لَهُمْ أَبْدًا رِحَالَا
تَرَى مِنْهَا لَوَامِعَ مُبْرِقَاتٍ	يَكْدُنَ يَحِلْنَ بِالْحَدَقِ الرَّجَالَا

(همان: ۱۹۰)

- قبیله یربوع بن حنظله (قوم جریر) در حالی که بند کفش‌های خود را با دستان گرفته‌اند، هرگز از طایفه بنی خطفی بی‌نیاز نیستند. / اگر خطری برای جریر پیش آید،

خود را در سوراخ نخست پنهان می‌کند تا به سوراخ دوم برسد و یا اینکه در همانجا از گرسنگی و لاغری بمیرد. / به خانه فرزندان کلیب وارد مشو و جهاز شتر را هرگز به آنها نزدیک مکن (آماده نکن). / در خانه‌های آنان زنان برهنه و فاسقی وجود دارد که با چشمانی خیره کننده مردان را می‌فریبند.

ب. نسب در نقائص اخطل

افتخار به پدران از زمان جاهلیت در میان اعراب مرسوم بوده است. / اخطل نیز در نقائص خود از این موضوع بهره برده است. / اخطل به بنی تغلب، ربیعہ (اصل تغلب)، اراقم، بکر بن وائل، دارم - قوم فرزدق - افتخار کرده و یربوع، قوم جریر، و قیس عیلان، هم‌پیمان جریر و دشمن اصلی تغلب، را هجو کرده است.

بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب شش فرزند به نام‌های چشم، مالک، عمرو، ثعلبه، حارث و معاویه داشت که آنها را اراقم (مارها) می‌نامیدند؛ چراکه چشمانشان شبیه چشم مار بوده است. / اخطل که از اراقم است، اینگونه آنان را می‌ستاید:

تَخَلَّ ابْنُ صَفَارٍ فَلَا تَذْكَرِ الْعَلِيَّ	وَلَا تَذْكَرْنَ حَيَاتِ قَوْمِكَ فِي الذِّكْرِ
فَقَدْ نَهَضْتُ لِلتَّغْلِبِيِّينَ حَيَّةً	كَحَيَّةِ مُوسَى يَوْمَ أُيُودَ بِالنَّصْرِ
يُخَبِّرُنَنَا أَنَّ الْأَرَاقِمَ فَلَقُّوا	جَمَاعِمَ قَيْسٍ بَيْنَ رَاذَانَ فَالْحَضْرِ
جَمَاعِمَ قَوْمٍ لَمْ يُعَاقُوا ظَلَالَهٗ	وَلَمْ يَعْلَمُوا أَيْنَ الْوَفَاءِ مِنَ الْغَدْرِ

(همان: ۳۲)

- ای ابن صفار، دست بردار و از بزرگی یاد مکن و مارهای قوم خود را به رخ ما و دیگران مکش. / ماری از میان قبیله تغلب برخاست؛ این مار به سان ازدهای حضرت موسی (ع) بود که مورد حمایت و یاری خداوند قرار داشت. / به ما خبر می‌دهد که اراقم (تغلبی‌ها) جمجمه سر قیسی‌ها را در دو ناحیه راذان و حضر عراق، شکستند. / جمجمه سر قومی که از شرارت و تبهکاری تنفر نداشتند و تفاوت میان وفاداری و نیرنگ را نمی‌دانستند.

و در قصیده‌ای ضمن هجو جریر، به قومش تغلب اینگونه افتخار می‌کند:

مَا لَكَ عِزُّ التَّغْلِبِيِّ الَّذِي بَنَى
لَهُ اللَّهُ فِي شَمِّ الْجِبَالِ الْخَوَارِكِ

وَمَا لَكَ مَا بَيْنِي لَجِيمٍ إِذْ أَبْتَنَيْ

عَلَى عَمَدٍ فِيهَا طَوَالِ الْمَسَامِكِ

(همان: ۲۱۹)

- تو از عزت قوم تغلب که خداوند آن را در قله کوه‌های بلند بنا کرد، بهره‌ای نداری. / تو از آنچه که لجیم بن صعب بن بنی تغلب بر ستونی بلند و استوار بنا کرده است، بی‌نصیب هستی.

ج. حسب در نقائص جریر

جریر از صفات پسندیده در افتخار به قوم خود و مردان قیس عیلان بهره برده است. او با نسبت دادن صفات ناپسندی چون ترس، ذلت، شکست و خونریزی به تغلبیان، آنان را هجو می‌کند، و چون خودش به عشیره کلب بن یربوع که مکارم اخلاق چندانی نداشتند، منسوب بوده است، ناگزیر به تمیم، قیس، خندف و مضر می‌بالد. جریر معتقد است خداوند تمیم را عزت و جلالی عطا کرده که همچون کوه‌ها ثابت و استوار و به مانند قله‌ها سر برافراشته است:

أَلَمْ تَرَى أَنَّ عِزَّ بَنِي تَمِيمٍ
بَنَى لَهُمْ رَوَاسِي شَامَخَاتٍ
بَنَاهُ لِكُلِّ أَزْهَرِ خِنْدَفِي
بَنَاهُ اللَّهُ يَوْمَ بَنَى الْجَبَالَ
وَعَالَى اللَّهِ ذُرْوَتَهُ فُطَالَا
يُبَارِي فِي سُرَادِقِهِ شَمَالَا

(همان: ۱۹۴)

- آیا ندیدی که خداوند عزت بنی تمیم را در روزی که کوه‌ها را آفریده، بنا کرده است. / برای آنان کوه‌های برافراشته‌ای از بزرگی بنا کرد، و (چون) قله‌های آن را خداوند بلند ساخت، پس بسیار بلند شد. / آن را برای هر خندفی آبرومند بنا کرد و باد شمال در سراپرده‌اش مسابقه می‌دهد.

او شجاعت و دلاوری سوارکاران قیس را اینچنین به تصویر می‌کشد:

أَلَمْ تَرَ قَيْسًا قَيْسَ عَيْلَانَ دَمَّرَتْ
لَقَدْ أوردَتْ قَيْسٌ عَلَيْكَ خِيُولَهَا
فَوَارِسَ أَمْثَالَ الْهُذَيْلِ رِمَاحَهُمْ
خَنَازِيرُ بَيْنَ شَرَعْبِيَّةٍ وَالذَّرْبِ
مَصَاعِيبَ حَدٍّ مِنَ الْحِيَاضِ الَّتِي تَجِبِي
بِهَا مِنْ دِمَائِ الْقَوْمِ خَضْبٌ عَلَى خَضْبٍ

(همان: ۱۱۳)

- آیا ندیدی که قیس عیلان، خوک‌ها را میان دو سرزمین «شَرَعَبِيَّة» و «دِرْب» از بین برد؟/ لشکریان قیس سوار بر اسبان نری بر تو وارد شدند تا محدوده املاکی را که از آن دفاع می‌کنی، محدود سازند./ سوارکارانی همچون هذیل که نیزه‌هایشان از خون کشته‌ها پیوسته خضاب است.

در مقابل تغلبیان را که در نظرش عاری از هرگونه صفات نیکو هستند، انسان‌هایی ترسو به تصویر می‌کشد که پیوسته از میدان کارزار می‌گریزند:

وَكَاَنَّ تَغْلَبَ يَوْمَ لَاقَتْ حَيْلَنَا خِرْبَانُ ذِي حُسْمٍ لَقِينَا صُقُورًا
وَلَوْا ظُهُورَهُمُ الْأَسِنَّةَ وَالْقَنَى قُبْحًا لِتِلْكَ عَوَاتِقًا وَظُهُورًا
(همان: ۱۲۵)

- تغلب روزی که لشکریان ما را ملاقات کرد، گویی پرنده ترسویی بود که باز شکاری را دیده باشد./ بر سرنیزه‌ها و نیزه‌ها پشت کردند، زشت باد این گردن‌ها و پشت‌ها!

د. نسب در نقایض جریر

جریر از سویی به اجداد خود فخر می‌فروشد و از سویی دیگر، اجداد/اخطل را دارای نسبی غیر اصیل می‌داند. او به بنی‌کلیب، یربوع، تمیم، قیس عیلان و مضر افتخار کرده و دشمنان آنان یعنی بنی تغلب و بنی‌دارم را پست و دارای نژادی به دور از اصالت و شرافت توصیف می‌کند. او در مباحثات به قدرت، شجاعت و جنگاوری بنی‌کلیب می‌گوید:

مَا زَالَ عَيْصُ بَنِي كَلِيبٍ فِي جِمِّيَّ أَشَبَّ أَلْفًا مَنَابِتِ الْعَيْصَانِ
الضاربونَ إِذَا الْكُمَاةَ تَنَازَلُوا ضَرْبًا يَقْدُّ عَوَاتِقَ الْأَبْدَانِ
(همان: ۲۱۱)

- پیوسته علفزار بنی‌کلیب در چراگاهی است که درختان درهم پیچیده و انبوه دارد./ شمشیر زنانی که هرگاه شجاعان با هم بجنگند، چنان ضربه‌ای وارد می‌کنند که گردن را قطع می‌کند.

جریر به مضر، قبیله پیامبر اسلام و جزیه‌گیرندگان از نصاری و گسترندگان نور هدایت نیز اینچنین افتخار می‌کند:

إِنِّي إِذَا مُضِرٌّ عَلَيَّ تَحَدَّبْتُ لَأَقِيتُ مَطْلِعَ الْجِبَالِ وَعُورًا

مَدَّتْ بُحُورُهُمْ فَلَسْتُ بِقَاطِعِ
بِحْرًا يَمُدُّ مِنَ الْبُحُورِ بُحُورًا
الضَّارِبُونَ عَلَى النَّصَارَى جَزِيَةً
وَهُدًى لِمَنْ تَبَعَ الْكِتَابَ وَنُورًا
(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۱۲۳)

- آنگاه که مضر بر من مهربانی کرد، قله کوه‌ها و شکاف‌های میان کوه را دیدم (آنان بسیار بزرگ منش هستند). / آب دریای بخشش آنان زیاد شد و من قطع کننده دریایی نیستم که از دریا‌های دیگر تغذیه می‌شود. / (مضری‌ها) جزیه را بر نصاری وضع کردند و مایه هدایت کسانی هستند که از قرآن و نور پیروی می‌کنند.

جنگ‌های اعراب

یوم العرب عنوانی است که بر جنگ‌ها و کشمکش‌های قبیله‌ای یا قومی عرب پیش از اسلام و صدر اسلام اطلاق می‌شود. روایات مربوط به ایام العرب که از دیرباز تا اوایل عصر اسلامی سینه به سینه نقل می‌شد، مهم‌ترین منبع تحقیق درباره حیات مادی و معنوی عرب جاهلی، از شیوه زندگی و جنگ و صلح گرفته تا افکار و عقاید، روابط اجتماعی و استقرار و کوچ‌نشینی آنان به شمار می‌رود (جاده المولی، ۱۹۸۹م: ۴۰۱-۴۰۵). در نقائض جریر و *اخطل* بیش‌تر از جنگ‌های بعد از اسلام نام برده شده و این طبیعی است؛ زیرا درگیری‌های میان قیس عیلان و تغلب در زمان امویان رخ داده است. اما هر دو شاعر از ذکر ایام و جنگ‌های قبل از اسلام نیز غافل نشده‌اند. جریر به ایام قیس عیلان در مقابل *اخطل* فخر فروشی کرده و *اخطل* نبردهای قوم خویش تغلب را به رخ قیسیان و جریر می‌کشد.

الف. جنگ‌ها در نقائض *اخطل*

ایام جاهلی که *اخطل* در نقائض خود از آنان نام برده و بدان‌ها افتخار کرده است، عبارت‌اند از یوم ذی قار، یوم ذی طلوح، یوم الهضیبات، یوم الکلاب الأول، یوم إراب، یوم قِصَّة، یوم هابس و جنگ‌های بعد از اسلام که *اخطل* آن‌ها را مفتخرانه یادآوری کرده است عبارت‌اند از یوم الحشاک، یوم الثرثار الأول، یوم الشرعبيَّة، یوم البشیر، یوم المعارک بوده است (الشایب، ۱۹۵۴م: ۲۵۹). از آنجایی که بنای کار در مقاله بر اختصار و دوری از

اطاله کلام بوده، ذکر این نکته ضروری می‌نماید که نویسنده برای هر مورد (ایام جاهلی و اسلامی) به ذکر و بررسی یک مورد بسنده نموده است.

جنگ ذو قار، میان سپاه خسرو پرویز و قبایل بکر بن وائل در زمان جاهلیت رخ داد. در این واقعه، سپاه ایران که متشکل از چند قشون بود، در نزدیکی حیره، پایتخت لخمی‌ها، از چند طایفه عربی شکست خورد (ابن سعد، ۱۳۲۲ق: ۷۷/۷). با وجود اینکه تغلبی‌ها در این نبرد حضور نداشتند و حتی حاضر بودند بکر بن وائل کشته شود، اما اخطل به این جنگ در نقایض اشاره داشته و به این روز در برابر جریر افتخار کرده است:

هَلَّا كَفَيْتُمْ مَعَدًّا يَوْمَ مُعْضِلَةٍ كَمَا كَفَيْنَا مَعَدًّا يَوْمَ ذِي قَارِ
جَاءَتْ كِتَابُ كَسْرَى وَهِيَ مُعْضِبَةٌ فَاسْتَأْصَلُوهَا وَأَرَادُوا كَلَّ جَبَّارِ

(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۱۳۵)

- چرا شما در روزهای سخت، قبیله معد را کفایت و یاری نکردید آنگونه ما که در جنگ ذی قار آن‌ها را یاری رسانیدیم. لشکریان فارس خشمگینانه حمله ور شدند. آن‌ها قبیله معد را نابود کرده و هر انسان قدرتمندی را به قتل رساندند.

جنگ حشاک میان تغلب و قیسیان بعد از اسلام در گرفت که در آن عمیر بن /حباب، فرمانده قیس، کشته شد و جمع بسیاری از قبایل سلیم و غنی کشته شدند. تغلبیان سر عمیر را برای عبدالمملک فرستادند و امویان از این ماجرا بسیار خوشحال و خرسند گشتند (ابن الأثیر، ۱۹۷۹م: ۴ / ۱۳۱). اخطل از این روز بسیار نام برده و بدان بالیده است و آن روز را باعث ننگ قیس و مدافع آنان، جریر، می‌داند:

تَرْكُوا عُمِيرًا وَالرَّمَاخُ شَوَارِعُ يَدْعُوا وَقَدْ حَمَى الْوَعْيَى مَنْصُورًا
لَأَقَى طَرِيفًا وَهُوَ غَيْرُ مَكْذِبٍ كَضَارِمٍ يَقْصُ الرِّجَالَ هَضُورًا
فَعَلَا ذُوَابَتَهُ بِأَبْيَضٍ صَارِمٍ قَدْ كَانَ فِيمَا قَدْ مَضَى مَجْبُورًا

(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۱۱۷)

- قیسیان در زمانی که نیزه‌ها تشنه خون بودند؛ عمیر را رها کردند و او در حالی که آتش میدان جنگ تفتیده بود هم‌اوردی را طلب کرد. /وی طریف را در حالی که هم‌اوردی راستین برای او بود ملاقات کرد که مانند شعله آتشی فروزان مردان را

شجاعانه در خود فرو می‌برد. / پس وی استخوان‌های ریز سر عمیر را با شمشیر برآن به هوا فرستاد و در آنچه انجام داده است مجبور بوده است.

ب. جنگ‌ها در نقائص جریر

جریر از جنگ‌های بنی یربوع در دوران جاهلی و پیکارهای قیس عیلان با تغلب در دوران اسلامی، جهت مفاخره یا شماتت و خواری/خطل، بهره برده است. از جمله ایام جاهلیت که در اشعار جریر نام برده شده است، می‌توان به یوم ذی بهدا، یوم زَرود، یوم طِخْفَة، یوم ذی نَجَب، و یوم الأیاد و از جنگ‌های دوره اسلامی می‌توان به یوم البشر، یوم الکحیل، یوم ماکسین، یوم الشرعیة، یوم الثرثار الثانی، یوم المعارک و مرج راهط اشاره کرد (المحتسب، ۱۹۷۲م: ۳۱۱-۳۲۸). از آنجا که بررسی همه این ایام از حوصله این گفتار خارج است به ذکر دو نمونه از جنگ‌های جاهلی و اسلامی در نقیضه جریر بسنده می‌کنیم.

«یوم ذی بهدا» جنگی است که میان «بنی یربوع» و «تغلب» در روزگار جاهلیت اتفاق افتاد و در آن یکی از معروف‌ترین جنگاوران تغلبی به نام «هُذَیل بن هُبَیره» اسیر شد (ابن رشیق، ۱۹۶۳م: ۲/۲۱۴). جریر از این روز در چند قصیده یاد کرده و به آن بالیده است. از جمله این ابیات است که با افتخار می‌گوید:

مَا كَانَ بوجدٍ فِي اللَّقَاءِ فَوَارِسِي مَيْلًا إِذَا فَرَّغُوا وَلَا أَكْفَالًا
قُدْنَا حَزِيمَةً قَدْ عَلِمْتُمْ عَنَوَةً وَشَتَا الْهَذِيلُ يُمَارِسُ الْأَعْلَالَ
(أبو تمام، ۱۹۲۲م: ۹۲)

- زمانی که آنان ترسیدند، سوارکاران من نه رغبتی به جنگ داشتند و نه کسی آن‌ها را ضمانت می‌کرد. همانطور که دانستند ما حزیمه را با خشونت راندیم و هزیل را به زنجیر کشیدیم.

«یوم البشر» که در زمان خلافت عبدالمملک بن مروان (در دوره اسلامی) رخ داد و در آن جَحَاف بن حکیم جماعت بسیاری از قبیله بنی جُشَم - از زیرشاخه‌های تغلب - را کشت و شکم زنان حامله را پاره کرد (ابن الأثیر، ۱۹۷۹م: ۴/۱۳۴)، بسامد زیادی در نقائص جریر برای *خطل* دارد. جریر آن واقعه را دستمایه نکوهش تغلبیان قرار داده

است؛ زیرا آنچنان که گفته است، مردان تغلب به هنگام شدت گرفتن معرکه، زنانشان را در میدان رها کرده و همگی گریختند:

فَمَا مَنَعْتُمْ غَدَاةَ الْبِشْرِ نِسْوَتَكُمْ
وَلَا صَبَرْتُمْ لَقَيْسٍ مِثْلَ مَا صَبَرُوا
أَسَلَّمْتُمْ كُلَّ مُجْتَابٍ غِبَاءُ ثَه
وَكُلُّ مَخْضَرَّةِ الْقَرِيبِينَ تَبْتَقِرُ
هَلَّا سَكَنْتُمْ فَيَخْفَى بَعْضُ سَوَاتِكُمْ
إِذْ لَأ يَغِيرُ فِي قَتْلَاكُمْ غَيْرُ

(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۱۷۵)

- صبحگاه جنگ بشر، از زنانتان مراقبت نکردید و بر جنگ با قیسیان صبور نبودید. همه مردان خود را با خواری تسلیم کردید و شکم همه زنان پاره شد. / چرا نشسته‌اید تا این که رسوایی‌تان مخفی بماند، آنگاه که انتقام کشته‌های‌تان گرفته نمی‌شود.

سیاست

از آنجا که نقش عامل سیاسی در شکل‌گیری نقایض جریر و اخطل نسبت به نقایض جریر و فرزدق بیش‌تر است، ظهور این عامل در نقایض آن دو تن نیز آشکارتر و پررنگ‌تر است؛ زیرا همانطور که پیش‌تر ذکر شد، قیس عیلان - طایفه جریر - که از طرفداران عبدالله بن زبیر بود و در معرکه «مَرَجَ رَاهَط» جانب زبیریان را داشت، از دشمنان سرسخت امویان به حساب می‌آمد و در مقابل، اخطل و قبیله‌اش تغلب، در صف هواداران بنی‌امیه حضور داشتند و از سیاست‌ها و خط‌مشی آنان دفاع می‌کردند. بنابراین طبیعی است که سروده‌های هر یک از دو شاعر، رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته باشد تا در حقیقت بتواند اهداف حزبی و قبیله‌ای ایشان را محقق کند.

الف. سیاست در نقایض اخطل

اخطل در زمان معاویه، با هجو انصار به دربار اموی راه یافت. پس از آن، خلفای اموی را مدح و از سیاست آنان دفاع می‌کرد. مفاهیم و مضامین سیاسی در نقایض اخطل در سه مرحله قبل از عبدالله‌الملک بن مروان، زمان عبدالله‌الملک و بعد از عبدالله‌الملک بن مروان قابل تقسیم‌بندی و بررسی است. اخطل در زمان ارتباطش با خلافت سفیانی‌ها، از حق‌امویان و شایستگی آنان برای خلافت سخن می‌راند و بر دشمنان آنان می‌تاخت. اشاره به

پیروزی معاویه در جنگ صفین و شایستگی او برای تصدی منصب خلافت و صاحب حق بودن وی در خونخواهی خلیفه سوم و حق داشتن در مبارزه با حضرت علی(ع) و شیعیان و پیروان ایشان، از مهم‌ترین محورهای دفاعیات شعری او از خاندان سفیانی بود. با بر سرکار آمدن یزید بن معاویه، ولایتعهدی یزید را به او تبریک گفت و به خاطر او، انصار را هجو کرد(غازی، ۱۹۵۷م: ۱۷۶-۱۷۸). از جمله اشعار او در اشاره به حق امویان در خلافت، ابیات زیر است:

مُلُوكٌ وَحُكَّامٌ وَأَصْحَابُ نَجْدَةٍ إِذَا شَوْغِبُوا كَانُوا عَلَيْهَا إِلَى شَغَبِ
أَهْلُو مِن الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَأَصْبَحُوا مَوَالِي مَلِكٍ لَّا طَرِيفٍ وَلَا غَصَبِ
(ابوتمام، ۱۹۲۲م: ۹۹)

- پادشاه، حاکم و دلیر هستند و اگر دشمنان عیله آن به پا خیزند و میان‌شان فتنه شد، همگی علیه آن فتنه و دشمنان متحد می‌شوند. / به هلال ماه حرام نگاه کردند، پس صاحب قدرت شدند و نه تازه به دوران رسیده‌اند و نه غاصب.

و در قدردانی از یزید به خاطر نجات شاعر از خشم انصار چنین سروده است:

وَلَوْلَا يَزِيدُ ابْنُ الْمُلُوكِ وَسَيِّبُهُ تَجَلَّلْتُ جِدْبَاراً مِّنَ الشَّرِّ أَنْكَدَا
(الأخطل، ۱۹۹۴م: ۷۴)

- اگر فرزند پادشاهان، یزید، و بخشش‌های او نبود، (اکنون) بر شتری لاغر و بد شگون سوار بودم.

همچنین دایی‌های یزید را ستوده و خود او را انسان بخشنده‌ای وصف می‌کند که به هنگام مصلحت یا بروز مشکلات در خدمت دیگران است:

نِعْمَ الْخَوْلَةُ مِنْ كَلْبٍ خَوْلَتُهُ وَنِعْمَ مَا وَلَدَ الْأَقْوَامُ إِذْ وَلَدُوا
تَرَى الْوُفُودَ إِلَى جَزَلِ مَوَاهِبِهِ إِذَا ابْتَغَوْهُ لِأَمْرِ صَالِحٍ وَجَدُوا
إِذَا عَثَرْتُ أَتَانِي مِنْ فَوَاضِلِهِ سَيِّبٌ تُسَنِّي بِهِ الْأَغْلَالُ وَالْعَقْدُ
(همان: ۸۹)

- خویشاوندان مادری یزید افراد شایسته‌ای هستند و فرزندان آنان نیز در میان سایر مردمان انسانهای نیکی می‌باشند. / گروه‌هایی که در پی انجام کاری پسندیده هستند، به

سوی بخشش‌های فراوان او روی می‌آورند. / آنگاه که در تنگنا قرار گیرم، بخششی از نعمت‌های او به من می‌رسد که گره از گرفتاری‌هایم باز می‌کند.

در زمان عبد الملک، تعصبات قبیله‌ای شدت گرفت و فعالیت‌های سیاسی نیز به اوج رسید. / اخطل در این دوره مصالح قومی و سیاسی را در دشمنی با قیسیان هماهنگ ساخت. قصیده راثیه / اخطل چکیده جانبداری او از عبد الملک در برابر دشمنان خلیفه به خصوص قیس عیلان است. او در این قصیده پس از ستایش عبد الملک و بنی‌امیه، از ایشان می‌خواهد از مصالحه با قیسیان اجتناب ورزند؛ از این رو ماجرای هجای انصار را که نزدیک بود به هلاکتش بینجامد برای امویان یادآوری می‌کند و همچنین به موضوع همراهی تغلب با امویان در جنگ مرج راهط نیز اشاره می‌کند تا بدین وسیله به هدف اصلی خود یعنی جلوگیری از اتحاد میان قیسیان و بنی‌امیه دست یابد:

الخائض الغمر والميمون طائره
بنی‌امیه نوماکم مجلله
بنی‌امیه قد ناضلت دونکم
بنی‌امیه انی ناصح لکم
خليفة الله يستسقى به المطر
تمت فلا منة فيها ولا كدر
أبناء قوم هم آوا وهم نصروا
فلا يبيتن فيكم أمناً زفر
(الأخطل، ۱۹۹۴م: ۱۰۳-۱۰۶)

- عبد الملک وارد معرکه‌ها می‌شود و خوش طلعت است و خلیفه خداست که باران از او آب طلب می‌کند (بسیار بخشنده است). / ای فرزندان امیه، نعمات و بخشش‌های شما فراگیر است و هیچ منت و رنجشی به دنبال ندارد. / من به خاطر شما با کسانی وارد مبارزه شدم که به یکدیگر پناه آورده و دست یاری داده بودند. / ای فرزندان امیه، من خیرخواه شما هستم، پس نباید زفر (یکی از سران قیس) شب را آسوده و ایمن به صبح بیاورد.

پس از فوت عبد الملک، ستاره خوشبختی / اخطل در دستگاه اموی رو به خاموشی نهاد؛ زیرا ولید بن عبد الملک که با مسیحیان به شدت تند برخورد می‌کرد، / اخطل و تغلبیان را از دربار امویان راند. به همین دلیل اشعار او در ستایش این حاکم خشک و بی‌روح است و از آنجا که مادر ولید از طایفه عبس از قبیله قیس عیلان بود، / اخطل با وجود دشمنی با قیس، نمی‌توانست این طایفه را هجو نماید (ضیف، ۱۹۷۷م: ۱۴۱):

نساءً بَنَى عَبْسٍ وَكَعْبٍ وَوَلَدْتَهُ
 رَفِيعُ الْمَنَى لَا يَسْتَقِلُّ بِهِمَّه
 فَتَى النَّاسِ لَمْ تَصْهَرُ إِلَيْهِ مَحَارِبُ
 فَنِعَمَ لَعَمْرِي الْحَالِبَاتُ حَوَالِبُهُ
 سَوْوَمٌ وَلَا مُسْتَنْكِشِ الْبَحْرِ نَاضِبُهُ
 وَلَا غَنَوَى دُونَ قَيْسٍ يُنَاسِبُهُ
 (أخطل، بی تا: ۲۱۸)

- زنان بنی عبس و کعب او را به دنیا آوردند، به جانم سوگند آنان بهترین شیردهندگان او بودند. / او انسانی بلند همت است و انسان خسته و درمانده هم تصمیم و عزم او را کوچک نمی‌شمارد و دریای جود و کرم او هرگز نمی‌خشکد. / او جوانمرد است و در میان قیسی‌ها دو قبیله محارب و غنوی، مناسب شایسته دامادی با او نیستند.

ب. سیاست در نقائض جریر

نظر به اینکه جریر، از قیس عیلان یعنی هوادارن / بن زبیر طرفداری می‌کرد. بنابراین نمی‌توانست در دربار اموی داد سخن سر دهد. جریر هم مانند /خطل، بنی امیه را مدح کرده است؛ اما هرچند مدح با شعر سیاسی تفاوت دارد و «شعر سیاسی به منزله دفاع از یک نظریه سیاسی و هجوم به نظریه و دیدگاه مخالف آن است» (الفاخوری، ۱۳۸۶ش: ۲۰۵)، با این حال جریر با پیوستن به دربار حجاج بن یوسف ثقفی و راهیابی به دربار عبدالملک بن مروان با خلفای اموی ارتباط یافت و به گونه‌ای در اشعار خود وارد سیاست شد. اما ارتباط او مانند ارتباط /خطل نبود، چراکه او طرفدار قیس بود و قیسیان طرفدار /بن زبیر بودند.

جریر در چند قصیده حجاج را مدح کرده و او را، والی شایسته، قوی، صاحب اندیشه، زیرک، سرکوبگر طاغیان و دزدان و نابودکننده خوارج و برپادارنده حدود الهی خوانده است. از آنجا که حجاج نیز قیسی بود از جریر خواست تا از قبیله قیس سخنی به میان نیاورد؛ چرا که قیسیان با بنی امیه دشمن بودند. از این رو در نقائضی که جهت ردّ /خطل سرود به دیگر معانی روی آورد و در بیش‌تر موارد هجای تغلب و یا افتخار به امجاد و پیروزی‌های قیس را جایگزین موضوعات سیاسی نمود و در پاره‌ای قصاید نیز مدح خلفا را با مفاهیم دینی گره زد (المحتسب، ۱۹۷۲م: ۳۶۸). از جمله این اشعار، ابیاتی است که

در آن جریر از حجاج می‌خواهد تا از غیر مسلمانان جزیه بستاند و سپس به باورهای دینی تغلب می‌تازد:

وَاللّٰهُ اَنْ مُحَمَّدًا لَّرَسُوْلُ	فَعَلَيْكَ جَزِيَةٌ مَّعْشِرٍ لَّمْ يَشْهَدُوا
وَالْتَّغْلِبِيَّ عَنِ الْقُرْآنِ ضَلُوْلُ	تَبِعُوا الضَّلَالَةَ نَاكِبِيْنَ عَنِ الْهَدٰى
وَلِكُلِّ مَنْزِلٍ اٰيَةٌ تَاْوِيْلُ	يَقْضِي الْكِتَابُ عَلٰى الصَّلِيْبِ وَاَهْلِيْهِ
رَغْمٌ لِّتَغْلِبَ فِي الْحَيَاةِ طَوِيْلُ	اِنَّ النَّبُوَّةَ وَالْخَلٰفَةَ وَالْهَدٰى
بِجَزَا الْخَلِيْفَةِ وَالذَّلِيْلُ ذَلِيْلُ	فَارْقُتْمُ سُبُلِ النَّبُوَّةِ فَاخْضَعُوْا

(أبو تمام، ۱۹۲۲م: ۱۸۳)

- بر تو واجب است جزیه بر گروهی قرار دهی که به رسالت محمد شهادت ندادند. / از گمراهی پیروی کرده و از هدایت منحرف شدند و تغلبی از راه قرآن گمراه است. / قرآن بر خلاف صلیب و پیروان آن حکم می‌کند و هر آیه‌ای را تأویلی است. / همانا نبوت و خلافت و هدایت در طول زندگی برای تغلب مخالفی طولانی است. / شما از راه‌های نبوت دور شدید پس تابع تسلیم جزیه خلیفه شوید چراکه انسان ذلیل همواره ذلیل است.

زن

زن یکی از موضوعات مهم شعری شاعران عرب است که از دوران جاهلی، تا عصر حاضر، در سروده‌های آنان خود نمایی کرده است. زن در نقایض جریر و اخلل با دو چهره و تصویر کاملاً متفاوت ظاهر شده است:

- زن شایسته: آن زنی است که در مطلع نقایض از آن سخن به میان آمده است. معشوقه‌ای پاکدامن، زیبا و خوش لباس که شاعر از سختی‌های فراقش شکوه سر می‌دهد و با یاد او خاطرات شیرین جوانی‌اش را مرور می‌کند (المحتسب، ۱۹۷۲م: ۲۵۷).

- زن ناشایست: زنی است که شاعر آن را وسیله شماتت و سرشکستگی رقیب می‌داند. این زن، یا بدکاره و فاجر و چرکین لباس است، یا کنیز و یا اسیری به جای مانده از جنگجویان گریخته از میدان (همان).

پسر مراغه (جریر) الاغ‌هایش را محبوس کرده است؛ زیرا هرگاه که می‌خواهد آن‌ها را بر سر آب‌شخور بیاورد از آنجا همچون دسته کلاغ‌هایی رانده می‌شوند و حتی در حد خیس شدن دهان هم طعم آب را نمی‌چشند. او زنان کلب بن یربوع را روسپیانی توصیف می‌کند که خود را بر مردان عرضه می‌دارند و به سوی شر و فساد می‌شتابند، اما در انجام کارهای پسندیده بسیار کند هستند:

فَلَا تَدْخُلُ بُيُوتَ بَنِي كَلْبٍ
تَرَى مِنْهَا لَوَامِعَ مُبْرِقَاتٍ
وَلَا تَقْرَبُ لَهُمْ أَبْدَأَ رِحَالًا
يَكْدُنَ يَحِلْنَ بِالْحَدَقِ الرَّجَالَا
إِلَى السَّوَاتِ مُسْمِخَةً رِعَالًا
قَصِيرَاتِ الْخُطَا عَنْ كُلِّ خَيْرٍ

(همان: ۲۵۳)

- به خانه‌های بنی کلب داخل نشو و جهاز شتر را هرگز به آن‌ها نزدیک مکن (آماده نکن). / در خانه‌های آنان زنان برهنه و فاسقی وجود دارد که با چشمانی خیره‌کننده مردان را می‌فریبند. / آن زنان برای انجام کار خیر قدم‌شان کوتاه است (کوتاهی می‌ورزند) اما برای ارتکاب زشتی‌ها و بدی‌ها به صورت گروهی می‌شتابند.

ب. زن در نقایض جریر

زن در نقایض جریر به دو صورت به تصویر کشیده شده است. در مقدمات غزلی به عنوان معشوقه شاعر ظاهر شده که در این قسم از اشعار، جریر همانند شاعران جاهلی، بر خرابه‌های دیار یار می‌گرید و از زنان زیباروی سخن گفته و بر ایام جوانی حسرت می‌خورد و از برخی معشوقه‌هایش همچون امّ عمرو، جُعاده، اُمّامه و هند و... یاد می‌کند. توصیفات جریر از زن در این نوع اشعار، عقیفانه و به دور از هرگونه پرده‌داری و هتک حرمت و یا اباحی‌گری در بیان است:

وَدَّعَ أُمَامَةَ حَانَ مَنكَ رَحِيلُ
تَلَكَ الْقُلُوبُ صَوَادِيًا تَيَّمَنَّا
إِنَّ الْوِدَاعَ مِنَ الْحَبِيبِ قَلِيلُ
وَتَرَى الشِّفَاءَ فَمَا إِلَيْهِ سَبِيلُ
لَا مِثْلَ مَا بَقِيَتْ عَلَيْهِ طُلُوعُ
وَصَبَاً مَزْمَزَةً الرَّبَابِ عَجُولُ
عَفَّتِ الْجَنُوبُ مَعَ الشَّمَالِ رُسُومَهَا
بَقِيَتْ طُلُوكِ يَا أُمَامَ عَلَى الْبَلِي

(جریر، بی تا: ۴۷۲)

- با محبوبات، امامه، وداع کن که وقت کوچ فرا رسیده است؛ هرچند به ندرت (به سختی) می‌توان با محبوب وداع گفت. / آن قلب‌ها، تشنه هستند و ما را اسیر (عشق) خود کردند. آن‌ها درمان را می‌بینند اما راهی به سوی آن نمی‌یابند. / ای امامه، آثار به جای مانده از دیار تو همچنان فرسوده باقی مانده است؛ و شبیه دیگر ویرانه‌ها نیست (هیچ یک از خرابه‌ها مانند خرابه‌های منزلگاه تو باقی نمانده است). / باد جنوب به همراه باد شمال و باد صبا آثار منزلگاه‌های او را از بین برده است و ابرهای زودگذر بر آن باریده است.

تصویر دیگری که جریر از زن در نقیضه‌های خود ارائه داده، آمیخته با عبارات ناپسند و توصیفات غیر اخلاقی است. او در این قسم از اشعار با هدف تخریب و هجو *اخطل*، زنان تغلب را فاسقان و ناپاکانی به تصویر می‌کشد که هیچ‌گاه مسواک استعمال نکرده‌اند و با طهارت و پاکی بیگانه‌اند:

لَعْنُ الْإِلَهِ نُسَيَّةٌ مِّنْ تَغْلِبٍ
يَرْفَعْنَ مِّنْ قِطْعِ الْعَبَاءِ خُدُورًا
لَمْ يَجِرْ مُذْ خُلِقَتْ عَلَىٰ أُنْيَابِهَا
مَاءَ السَّوَاكِ وَلَمْ تَمَسَّ طَهُورًا
(همان: ۲۹۳)

- خداوند زنان تغلب را لعنت کند که از پاره‌ای عبا برای خود پرده قرار می‌دهند. / مادر *اخطل* از زمانی که به دنیا آمده است، مسواک نزده و با مردی پاکدامن ازدواج نکرده است.

دین

دین و ادبیات از کهن‌ترین انگاره‌های فرهنگی یک ملت به شمار می‌آیند. «دین مجموعه‌ای از نظام‌های فرهنگی، اعتقادی و جهان‌بینی‌هاست که با ایجاد نمادهایی، انسان را به ارزش‌های روحی و معنوی ارتباط می‌دهد» (دورکیم، ۱۳۸۳: ۶۵). در این میان هنر و ادبیات، به‌ویژه شعر، مهم‌ترین ابزارهایی بوده‌اند که جهت ترویج اندیشه‌های دینی به کار رفته‌اند. التزام دینی به مفهوم کلی آن، در ادبیات عرب، سابقه‌ای طولانی دارد. برخی از اشعار جاهلی مانند معلقه زهیر بن *أبی سلمی*، حاوی ارزش‌های انسانی مانند سفارش به نیکی و احسان است که از والاترین مفاهیم دینی هستند. در عصر اسلامی نیز، مبادی دینی در قالب ذکر فضایل و احکام دینی و دفاع از اسلام و

پیامبر(ص) نمود پیدا کرد(آل بویه لنگرودی: ۳۷) و به مرور زمان تأثیرپذیری شاعران از مضامین دینی که عمق بیش‌تری به کلامشان می‌دهد، گسترش یافت. مقصود از دین در این گفتار، شریعت اسلام و احکام و آداب آن است. جریر در این نقائص به نصرانیت/اخطل هجوم می‌برد و پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب، پرداخت جزیه و... را بر او عیب می‌گیرد؛ ولی/اخطل که به دلیل زندگی در جامعه اسلامی نمی‌توانست به دین جریر بتازد، موضعی غیر مستقیم اختیار می‌کند و افراد قبیله او را به خاطر رعایت نکردن احکام قرآنی مورد نکوهش قرار می‌دهد (المحتسب، ۱۹۷۲م: ۲۳۷).

الف. دین در نقائص اخطل

در مورد آئین اخطل گفته شده که مسیحی بوده است؛ اما شعرش نشانی از این اعتقاد ندارد. با این وجود در قصائد او اشاراتی به سرجیس قدیس، فطیر متبرک، صلیب و کاهنان مسیحی شده است و قسم‌هایی که یاد می‌کند از نوع قسم‌های نصرانی است و اگرچه از مسیحیت اطلاعی سطحی داشت و قوانین آن را آشکارا نقض می‌کرد، این دین را عزیز می‌دانست (عبدالجلیل، ۱۳۹۳: ۷۶). اخطل در معدود ابیاتی از نقائص خود، از مضامین نصرانیت بهره برده است:

لَمَّا رَأَوْنَا وَالصَّلِيبَ طَالِعًا
وَمَارَ سَرَجِيسَ وَسَمًّا نَاقِعًا
وَأَبصَرُوا رَأْيَاتِنَا لَوَامِعًا
كَالطَّيْرِ إِذْ تَسْتَوِرُ الشَّرَائِعَا
(اخطل، ۱۹۹۴م: ۱۹۹)

- آنگاه که ما را دیدند در حالی که صلیب نمایان بود و سرجیس و سم هلاک کننده را مشاهده کردند. / و پرچم‌های درخشان ما را مانند پرنده‌ای دیدند که وارد آبشخور می‌شود.

اما اشاره او به مضامین دین اسلام بیش‌تر از مسیحیت است که دلیل اصلی آن می‌تواند زیستن وی در جامعه اسلامی و ارتباط قوی او با دستگاه خلافت اموی که خود را منادی اسلام می‌دانستند باشد (القط، ۱۹۷۹م: ۱۲۱). مسیحی بودن اخطل مانع از آن شده بود تا از عنصر دین را به صورت گسترده، در ردّ جریر استفاده کند؛ اما از دین

همچون ابزاری قوی و به طور غیر مستقیم در هجای جریر و قبیله‌اش، استمداد جست. وی که همچون جریر که مسیحیت و باورهای آن را به سخره گرفت، نتوانست به دین اسلام و احکام آن تعرض نماید، جریر و عشیره‌اش را افرادی فاسق می‌داند که هیچ التزامی به دستورات قرآن ندارند و از این رو ایشان را به گمراهی، دورویی، پیمان شکنی و انتشار فساد بر روی زمین متهم می‌کند:

وَقَيْسٌ عَيْلَانَ حَتَّىٰ أَقْبَلُوا رَقْصًا
فَبَايَعُوكَ جِهَارًا بَعْدَ مَا كَفَرُوا
فَلَا هَدَىٰ اللَّهُ قَيْسًا مِنْ ضَلَالَتِهَا
وَلَا لَعَأَ لِبَنِي ذَكْوَانَ إِذْ عَثَرُوا
كَانُوا ذَوِي إِمَةٍ حَتَّىٰ إِذَا عَلِقَتْ
بِهِمْ حَبَائِلُ لِلشَّيْطَانِ وَابْتَهَرُوا
(اخطل، ۱۹۹۴م: ۱۰۷)

- قیس عیلان از ترس و با بدن‌های رقصان بعد از اینکه کافر بودند با تو بیعت کردند. خداوند قیس را از گمراهی هدایت نکند و الهی فرزندان «ذکوان» پس از لغزش، اصلاح نگردند. / آن‌ها دارای دین و آیینی بودند (منش و شیوه درست زندگی) تا زمانی که دام شیطان آن‌ها را بر بود و مدهوش شدند.

ب. دین در نقائص جریر

از آنجا که جریر، مسلمان بود و اسلام دین رسمی مملکت عربی در دوره امویان به شمار می‌آمد، عامل دین، دستاویز خوبی برای جریر بود تا به وسیله آن، *اخطل* را زیر سؤال ببرد و طبیعی است که یکی از درونمایه‌های نقایض او را دین و احکام آن تشکیل دهد.

دین در نقائص جریر در قالب افتخار به اسلام، خلافت، پیامبری و هدایت و سروری مضری‌ها (قبیله پیامبر) و مساجد و اماکن مقدس مانند منی و عرفه و ... نمود یافته است. از طرف دیگر شماتت *اخطل* و تغلبیان به پرستش صلیب و پرداخت جزیه، خوردن گوشت خوک، شراب خواری، و عدم تقرب به خانواده پیامبر و انجام ندادن مناسک حج را نیز می‌توان به وفور در نقائص جریر مشاهده کرد.

جریر به مسلمان بودن خود و به برتری مسلمانان در دنیا و آخرت در مقابل *اخطل* و تغلبیان اینگونه افتخار می‌کند:

لَنَا الْفَضْلُ فِي الدُّنْيَا وَأَنْفُكَ رَاغِمٌ وَنَحْنُ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ

(جریر، بی تا: ۴۵۷)

- برتری در دنیا از آن ماست هرچند تو مخالفت ورزی، و ما نسبت به شما در روز قیامت برتریم.

در قصیده‌ای دیگر به خلافت و مسجد و امام و پیشوایی خودشان اینگونه فخر

می‌فروشد:

إِنَّا نَفْضِلُ فِي الْحَيَاةِ حَيَاتَنَا وَتَسْوَدُ مَنْ دَخَلَ الْقُبُورَ قُبُورًا
اللَّهُ فَضَّلَنَا وَأَخْزَى تَغْلِبًا لَنْ تَسْتَطِيعَ لِمَا قَضَى تَغْيِيرًا
فِيْنَا الْمَسَاجِدُ وَالْإِمَامُ وَلَا تَرَى فِي دَارٍ تَغْلِبَ مَسْجِدًا مَعْمُورًا

(همان: ۲۹۱)

- ما در زندگی سروری کردیم و مردگان ما نیز سرورند. خداوند ما را برتری داده و تغلب را خوار کرده است و قضای الهی تغییری ندارد. مسجدها و پیشوایان در میان ماست؛ ولی در دیار تغلب یک مسجد آباد نمی‌بینی.

نتیجه بحث

درونمایه‌های نقایض جریر و اخطل را موضوعات زیر تشکیل می‌دهد:

تعصبات قبیله‌ای، حسب و نسب (ویژگی‌های شخصیتی و اشاره به اصل و نژاد)، ایام العرب (جنگ‌های میان قبیله‌های دو شاعر در جاهلیت و پس از آن)، سیاست، زن و دین. زنانی که در نقیضه سروده‌های این دو شاعر به آنان اشاره شده است در قالب دو گروه قابل ملاحظه‌اند. نخست زن شایسته: زنی که در مطلع نقایض از آن سخن گفته به میان آمده و معشوقه‌ای است پاکدامن، زیبا و خوش لباس که شاعر از سختی‌های فراقش شکوه سر می‌دهد و با یاد او خاطرات شیرین جوانی‌اش را مرور می‌کند.

دوم: زن ناشایست: زنی است که شاعر آن را وسیله شماتت و سرشکستگی رقیب می‌داند. این زن، یا بدکاره و فاجر و چرکین لباس است، یا کنیز و یا اسیری به جای مانده از جنگجویان گریخته از میدان. مراد از دین در نقایض، شریعت اسلام و احکام و آداب آن است. جریر در این نقایض به نصرائت/اخطل هجوم برده و پرستش صلیب،

خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب، پرداخت جزیه و... را بر او عیب گرفته است؛ اما /*اخطل* که به دلیل زندگی در جامعه اسلامی نمی‌توانست به دین جریر بتازد، موضعی غیر مستقیم اختیار کرده و افراد قبیله او را به خاطر عدم پایبندی به احکام قرآنی، نکوهیده است.



کتابنامه

کتب فارسی

- آجودانی، ماشاء الله. ۱۳۷۱ش، **یا مرگ یا تجدد**، تهران: زوار.
انوشه، حسین. ۱۳۷۶ش، **فرهنگنامه ادبی فارسی**، تهران: سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی.
عبدالجلیل، ج.م. ۱۳۹۳ش، **تاریخ ادبیات عرب**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر.
مطهری، مرتضی. ۱۳۸۹ش، **مجموعه آثار**، قم: نشر صدرا.

کتب عربی

- ابن الأثیر، عز الدین. ۱۹۷۹م، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دار صادر.
ابن حبیب، محمد بن حبیب. ۱۹۶۴م، **المنمق فی اخبار قریش**، بیروت: عالم الکتب.
ابن رشیق، ابوعلی. ۱۹۶۳م، **العمدة فی محاسن الشعر و آدابہ**، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، القاهرة: مطبعة السعادة.
ابن سعد، محمد. ۱۳۲۲ق، **الطبقات الكبرى**، لیدن: مطبعة بریل.
ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۹۹۰م، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر.
ابوتمام، حبیب بن اوس. ۱۹۲۲م، **نقائض جریر و اخطل**، بیروت: المطبعة الكاتولیکية.
اخطل، غیاث بن غوث. لا تا، **شعرُ الاخطل**، محقق: محمد بن عباس یزیدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
الأخطل، غیاث بن غوث. ۱۹۹۴م، **دیوان الأخطل**، شرح مهدی محمد ناصرالدین، ط ۲، بیروت: دار الکتب العلمیة.
الإصفهانی، أبو الفرج. لا تا، **الأغانی**، بیروت دار الکتب.
جاد المولی، أحمد. ۱۹۸۹م، **أیام العرب فی الجاهلیة**، بیروت: دار الفکر.
جریر. لا تا، **دیوان جریر بن عطیة**، شرح محمد إسماعیل عبدالله الصاوی، مصر: مطبعة الصاوی.
حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۱۶ق، **وسائل الشیعة**، قم: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
دورکیم، امیل. ۱۳۸۳ش، **صور بنیانی حیات دینی**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
الشایب، احمد. ۱۹۵۴م، **تاریخ النقائض فی الشعر العربی**، قاهره: نشر مكتبة النهضة المصرية.
ضیف، شوقی. ۱۹۷۷م، **التطور والتجدید فی الشعر الأموی**، ط ۶، القاهرة: دار المعارف.
غازی، مصطفى. ۱۹۵۷م، **الاخطل شاعر بنی امیة**، الاسكندرية: دار نشر الثقافة.
الفاخوری، حنا. ۱۳۸۶ش، **تاریخ الأدب العربی**، تهران: انتشارات توس.
الفراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹ق، **کتاب العین**، ذیل حسَب، قم: چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی.

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. ۱۹۹۱م، **القاموس المحیط**، بیروت: لا مک.
الْقَطَّ، عبدالقادر. ۱۹۷۹م، **فی الشعر الإسلامی والأُموی**، بیروت: دار النهضة العربیة.
کَلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۷۷ش، **اصول کافی**، ترجمه و شرح: جواد مصطفوی، تهران: ولی عصر.
المُحْتَسِب، عبدالمجید عبدالسّلام. ۱۹۷۲م، **نقائض جریر والاخلط**، بیروت: دار الفکر.
مفید، محمّد بن محمّد. ۱۴۱۳ق، **الارشاد فی معرفة حُجَج الله علی العباد**، قم: المؤتمر العالمی
لألفية شیخ المفید.

مقالات

آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و ناطق تجرق، ابراهیم. ۱۳۹۳ش، «التزام دینی در شعر معاصر عربی
(بررسی موردی شعر معروف الرصافی)»، فصلنامه ادبیات دینی، دوره ۳، شماره ۷، صص ۳۳-۵۲.

Bibliography

Persian References

Adjudani, Masha Allah, **Death or Modernity**, Tehran, Zavar, 1993.
Anousheh, Hossein, **Farsi Literary Dictionary**, Tehran, Islamic Culture and Guidance
Organization, 1997.
Abdul Jalil, JM, **History of Arabic Literature**, Translation: Azartash Azarnoosh, Tehran,
Amir Kabir, 1914.
Motahari, Morteza., **Collection of works**, Qom, Nashr Sadra, 2010.

Arabic References

Ibn-e-Manzoor Muhammad ibn Mokarram, **Lessan al-Arab**, Beirut, Dar e Sader, 1990.
Abu Tamam, Habib ibn Aus., **Jarir and Akhtal Naqaez**, Beirut, Al-Matmaa Al-
Katulikia, 1992.
Al-Akhtal, Ghiyas ibn Ghawth, **and poetry of Akhtal**, - , scholar: Mohammad ibn Abbas
Yazidi, Beirut: Dar al-Ehia al torath al-Arabi, 1994.
Evil, Ghiyas ibn Ghawth, **Divan Al-Akhtal**. Sharh al Mahdi Mohammad Nasser al-Din.
Beirut, Dar al kotob al-elmyaa, 2nd floor
Al-Esfehani, Abolfaraj, bi ta, **Alaghani** Beirut, Dar al-Kotob, Lat.
Jad al-Mula, Ahmad, **Ayyam al-Arab fi Jahelyya**. Beirut: Dar Al-fekr, 1989.
Jarir: **Devan Jarir** bin Attia. Bi ta. Sharh Muhammad Ismail Abdullah al-Sawi, Egypt,
Mtaba'eh al-Sawi.
Horr Ameli, Mohammed ibn Hasan, **Vasaal al-Shi'aa**, Qom, Al-Alibit le- ehya Altorath
institute, 1995.
Al Sha'ib, Ahmed, **Tarikh al-Naqaez fi al-Sher al-Arabi**, Cairo, publication Al Nasr al-
momkataba Mesri, 1954.
Zaif, Shoghi. **Al-tattavor va al-Tajdeed fi Sher** Al-Ummayyad, Cairo, Dar-Almaarif, 1977,
6th floor.

Ghazi, Mostafa, Al-Akhtal **the Poet of Bani Umayyad**, Eskandariya, Dar al-Nashir al-Thaqafat, 1957.

Alfakhoori, Hanna: **Tarikh al-'Adab al-Arabi**. Tehran, Toos Publishing House, 2007.

Al-Faraheidi, Khalil ibn Ahmad. **Ketab Al-Ain**, Zeil Hasab, Qom, Mahdi Makhzumi and Ibrahim Samarra'i publication, 1985.

Firoozabadi, Mohammad bin Ya'qub., **Al-Qamous al-Mohit**, Beirut, Bija, 1991.

Al-Qatt, Abdul Qadir, **Fi sher al-eslami and Arabi**. Beirut. Dar al-Nahzat al-Arabia, 1979.

Coleini, Mohammad ibn Ya'qub, **Osool e Kafi**, Translation and Explanation: Javad Mostafavi, Tehran, Vali Asr, 1998.

